

هنگامه ها در فاع نقیصه ها

چهاردهمین هنگامه

بمناسبت سالگرد ۲۱ اذرماه سال ۱۳۶۱

امیر فیض- حقوقدان

هفته گذشته، هفته پرانتظاری بود خاصه که پیام شهریارایران بمناسبت آغاز سومین سال اعلام سلطنت، شکوفانی انتظار را حق ساخته بود.

انسان وقتی انتظارش شهید میشود، خودش می پوکد و فرو میریزد، احساس تنهائی وبی کسی میکند، احساس میکند مثل اینکه زیادی است، قلبش کند میشود، زبانش شل میگردد، فکرش به بیماری وسواس وخیال مبتلا میشود و.....

از هفته ها قبل از ۲۱ آذر، حاضر و مشتاق استقبال از پیام شهریارایران بودیم و یقین داشتیم که این روز تاریخی که بحق درخشان ترین افتخارات کشور ما را باخود دارد بیش از سال گذشته مورد توجه وگرامیداشت شهریارایران قرار خواهد گرفت.

امامتاسفانه از سوی شهریارایران بمناسبت آن روز که یادگاهی عظیم وفراموش نشدنی از نقش شاه وارتش شاهنشاهی ایران در راه نجات مردم آذربایجان وجلوگیری از تجزیه ایران است، پیامی داده نشد.....

واژگونی امید وانتظار وگذشت چند روزی، لازم ساخت که عریضه ای حضور شهریارایران تقدیم گردد که اشاراتی از آن نامه، سهم این هنگامه است.

شهریار ایران

به استحضار پادشاه میرسانم اگر اراده آن شهریار بر دم لزوم تجلیل از روز تاریخی ۲۱ آذر شرف صدور یافته باشد، علیحضرت تقسیم دستی اتحاد فرموده اند.

اگر مشاورین و اندیشمندان سلطنت چنین نظرداده اند که شهریار ایران بمناسبت آن روز که ارتقد، پیامی ایراد نفرمایند، مسلمانان و اندیشمندان راه خدمت به ایران وحق را نسیموده اند، سل است و خندان پنهان نیست که این راه، راه کیست.

حاشیه- بختیار در کتاب یکرنگی اش صفحه ۵۶ از تلاشهای شاهنشاه وارتش در نجات آذربایجان بنام یک افسانه یاد کرده و هیچ سهمی برای شاه در نجات آذربایجان قائل نیست بختیار تحمل اشاره به اصلاحات شاهنشاه وارتش رانداشت بنابراین بخوبی روشن است که ترک تجلیل از ۲۱ آذر توسط شهریارایران راه وخواست که بوده است (پایان حاشیه)

خطاب به مشاوران و اندیشمندان شهریار ایران

شما، مگر نمیدانید که باردیگر نغمه تجزیه طلبی آذربایجان و کردستان آغاز شده و فرقه دمکرات اعلام موجودیت کرده و کمونیست سرخ خواب بلعیدن آذربایجان را دیده است.....

شما، مگر نمیدانید که در این روزهاست که میتوان مستند و سربلند سخن گفت و سپاس ملت را به جانبازان ارتش شاهنشاهی، به مردم فداکار آذربایجان و به شاهنشاه آریامهر بزرگ فرمانده نیروهای مسلح ایران شاهنشاهی تقدیم کرد.

شما، از سکوت پادشاه چه چیزی راعاید شاه و ملت و مملکت میدانید و چه بارزه ای رانصیب مبارزه ای دانسته اند که فقط میتواند بالهام از ناسیونالیسم ایرانی جان بگیرد.

شما، چه دفاعی دارید که اندیشه شما درست درجهتی است که مخالفین سلطنت می اندیشند.

شما، در مقابل توهم فکری گروهی خام فکر، به اینکه اگر شاهنشاه و ارتش شاهنشاهی در نجات آذربایجان نقشی داشتند، یادگاه مزبور مورد عنایت و تجلیل شهریار ایران قرار می گرفت چه پاسخی دارید؟

چرا وقتی اعلام میکنیم که آماده ایم با اندیشمندان سلطنت نسبت به استراتژی مبارزه بحث کنیم و آنها را قانع سازیم که دانسته و یا ندانسته به دشمنان سلطنت کمک میکنند پاسخی نمیدهند و یکباره چنین دسته گلی! که آثارشوم آن در این روزهای حساس برهیچکس پوشیده نیست میکارند؟

وای بر شما آقایان که هیچگاه احساس مسئولیت نمیکنید، بوظیفه و تکلیف قانونی که نیاز مبارزه در مقابل شما قرار داده توجهی نمی نما یید، دل خوش دارید که مقرب شاه هستید، کسی شمارا نمی شناسد، پس، از انتقاد در امان هستید، سمت قانونی ندارید، پس جوابگو نیستید، بامخالفین سلطنت میسازید، چون وحدت گراهستید!، از سلطنت طلبان میگریزید چون آریامهریسم نیستید و بالاخره هروضعی پیش آید حضرات گربه مرتضی علی هستند.

ای ایرانی که وطنت در اسارت است و خودت در بدری

از قدرت کهن ریشه دار سلطنت، برای نجات وطنت، هستی ات، آبرویت استفاده کن. این اولین و آخرین سلاح و فلاح توست اگر با آن مسلح نشوی، همچنان اسیر و در مانده ای. تردید نکن که هرگز و با هیچ سلاحی جز قدرت گسترده سلطنت نمیتوانی به وطنت برسی.

اینان که میگویند (توضیح امروز- آقایان مینی و بختیار) نباید پادشاه مطرح باشد، اینان که سلطنت را در محاصره و انزوا قرار داده اند، اینان که با الفاظ میانخالی شهریار ایران را از رسالتی که قانوناً بعهده دارند باز داشته اند، اینان که نمیگذارند شهریار ایران با فرمان خود مبارزه مرگ گرفته رانجات دهند، میخواهند تراخلع سلاح کنند و با سلاح هیچ و پوچ ترامسلح سازند، میخواهند این سلاح قاطع، سلاحی که کاربرد آنرا همه ملت میدانند و بانام وسیره و تباران آشنا هستند از تو بگیرند و ملت را در منجلا ب فقر، و توربا عشق به وطن در گور سرد فروکنند.

ای ایرانی - اگر با این حقایقی که پیش روی خودداری با جان و دل آشنانشوی، با همه ثروتی که اگر داری به فقر و پریشانی خواهی افتاد و فراق کسان و عزیزانت، آنچنان موربانه و ارووجودت را خواهد خورد که پاره ای از غم بی انتها گردی، با همه انتظار و امیدی که بیازگشت وطن داری، در آرزوی که هرگز تحقق نخواهد یافت به مرگ پناه میبری.

روزگاری در پیش داریم که از نکبت آن مرگ راعزیز و گرامی خواهیم داشت، غافلی که چه سرنوشت شومی درانتظار ماست

این ۴ سال آوارگی روزهای شعف است، سرگرم مبارزه ایم، غرق در امیدیم، دلخوش به اخباریم، اسیر توهم و خیالیم، فاتح امروز و فردانیم. نمیدانیم که اینها دوام داشتنی نیست، نمیدانیم که اینها همه یکباره و یاکم کم فروکش میکند. اول بی اثر میشویم، سپس تنفر ساز میشویم، بعد، حوصله مان میمیرد و در نهایت، جای رؤیاهای دلفریب و امید ساز که ۴ سال مونس ما بوده، واقعیت های دردناک و وحشت از آینده سیاه، میجوشد.^۱

دیگر نخواهیم خواند، نخواهیم نوشت، از سیاست و مبارزه منجر میشویم، یکباره موجودی بی حاصل و غرق در یاس و حرمان میشویم در خلانی مرگبار فرومیرسیم و یاد ایران و روزهای ایران و دوستان ایران و ترس از مرگ دردبار غربت و روزهای فقر و پیری چنان هجوم خواهد آورد که لحظه ای از وحشت درمان نخواهیم بود و یک شعار را دادیم، چون دیوانگان زمزمه میکنیم که «ایرانی باید در ایران زندگی کند در ایران کسب و کار کند و در ایران بمیرد»

ای ایرانی

این حقایق زندگی فردای همه ماست، آنها را فراموش نکن، تجسم کن و از وحشت آن بیدار شو و با تمام قدرت بخاطر وطنت و یا حداقل خودت و فرزندت و جنازه ات که خاک و وطن را میجوید، بخود بیا این صداها را مخالف سلطنت را خفه کن، این دامهای فریبی که برای سلطنت گسترده اند را منهدم ساز، این نغمه های شومی که در لباس سلطنت خواهی راه زوال سلطنت رامی پیماید، در نطفه بکوب و مبارزه کن، که ایفای رسالتی که شهریار ایران بعهده دارند از قوه به فعل درآید و با صدور فرمان و نظارت عالییه، مبارزه را از مرگ حتمی نجات دهد.

باشرمساری میگویم که مبارزه در حال مرگ است و آنچه که بنام مبارزه میبینی همه دکان است، همه موجب اطمینان دشمن است، آنچه مشهود است برای خود است و آنچه که هرگز مطرح نیست وطن توست، سرنوشت توست، شرف توست که همه راهمین رهبران پر مدعا یکباره فنا کردند و امروز به فنای بقایای آن کمین کرده اند.

این واجب مطلق است که سلطنت باید با ایفای رسالتی که برعهده دارد و برمیثاق سوگندی که یاد فرموده سلاح قاطع و برنده ای باشد. چه سخت است این گفتنها که «زمان بسیاری از سلاحهای تیز و کوبنده را کند و پوک میسازد» (از سنگر ۱۲ مهرماه ۱۳۶۱)

پایان چهاردهمین هنگامه به امید ادامه آن

^۱ - توجه دارند که اینها در همان سال های نخست مبارزه (۱۳۶۱ = ۴ اکتبر ۱۹۸۲) به آقایان در دفتر ویژه شهریار ایران نوشته شده است. نوشته های امروز نیست... ولی انگار تازه است.. ح-ک